

- ۲ - یک هفته بعد ، خبطناشیه از هومان که او را وادار به پیشدستی نسبت بقوای ایرانیان نموده و منجر بکشته شدنش می گردد فرماینده قوای توران را بر خلاف تصمیم اولیه وادار باجرای يك شیخون مینماید .
- ۳ - شیخون مذکور بوسیله يك حمله استقبالی (تاخت پذیره) از طرف قوای ایران خشی و باعث تقلیل عده دشمن گردیده بعلاوه پیران را وادار میکند که با تمام عده خود مبادرت به پیشدستی نماید .
- ۴ - پیشدستی قوای توران موجب میشود که بقوای طرفین تلفات معتدایی وارد آمده و بالاخره هم نتیجه قطعی (انهدام یکی از طرفین) بدست نیاید .
- ۵ - عدم حصول نتیجه قطعی سبب میشود که طرفین از مرکز مملکت خود کمک طلبیده و مدتی بحال متار که باقی بمانند .
- ۶ - پس از رسیدن قوای امدادی طرفین ، تفوق تعدادی قشون ایران محرز (زیرا عده امدادی تورانیان سی هزار نفر بوده ، در صورتیکه از قوای ایران صد هزار نفر بکمک اعزام شده بود) و بالنتیجه گودرز موفق میشود که با يك آرایش جنگی کاملاً مساعدی پیشدستی تا نوی قوای توران را دفع و پیران را بقبول جنگ یازده رخ مجبور نماید ، که در نتیجه آن سرداران مذکوره در فوق مقتول و بعلاوه پیران نیز کشته شده و قوای او بزورنهار ایرانیان درآیند .

- ۱ - طرح اولیه هر دو فرمانده (گودرز و پیران) با آن زمین و عده که داشته اند بسیار عاقلانه و از روی مهارت کامل تعبیه شده بود.
- ۲ - انضباط کامل قوای ایران مخصوصاً پیژن و نیز حس اعتمادی که بفرمانده کل خود (گودرز) داشتند بسیار قابل ملاحظه و همان باعث گردید که تصمیم فرماندهی محفوظ مانده و با تحریکات و تلفاتی که هومان در خطوط ایرانیان بعمل میآورد از مبادرت به پیشدستی خود - داری نمایند.
- ۳ - خیره سری هومان و عدم انضباط او نسبت بامر برادرش (پیران) که فرمانده کل قوا نیز بود باعث گردید که خودش مقتول و بالاخره تمام وقایع و خیمه مذکوره در قشون توران رخ دهد.
- ۴ - خشم پیران پس از گذشته شدن برادرش و تغییر تصمیم اولیه او و اعزام نستیهن برای شبیخون بقوای ایرانیان، بکلی بیمورد و برخلاف فنون و آئین شیوه کارزار بوده است.
- ۵ - تدبیر گودرز و طریقه اجرای آن در مقابل تصمیم اخیر پیران که عبارت از تاخت پذیره بود بسیار جالب توجه و یکی از شاهکارهای او محسوب میگردد.
- ۶ - همچنین مغرور نشدن گودرز از فتحی که در مقابل تورانیان.

تحصیل و موفق بمعدوم نمودن قوای نستیهن شده بود و اصرار او در حفظ نقشه اولیه که بازتورانیان مبادرت به پیشدستی نمایند، قابل ملاحظه بشمار میرود.

۷ - ولی پس از آنکه پیران بامازاد عده خود مبادرت به پیشدستی نمود، معلوم نیست چرا گوردوز حمله احاطه خود را که از طریق رودخانه میخواست از جناح راست دشمن به پشت سر او اجرا نماید عقیم گذارده و با دادن تلفات سنگینی بالاخره نتیجه قطعی حاصل نکند، این تأخیر گوردوز در اجرای تصمیم خود قابل ایراد است زیرا با بدست نیاموردن نتیجه قطعی و متارکه موقتی تا رسیدن قوای امدادی ممکن بود افراسیاب قوای امدادی معظمی برای پیران فرستاده و نتیجه برعکس گردد.

۸ - عدم توجه کامل افراسیاب بتقاضای پیران و فرستادن عده کمی کمک برای او بر روی حدس و قرینه قابل ایراد و بالعکس توجه دقیق کیخسرو بدرخواست گوردوز قابل ملاحظه بشمار میرود.

۹ - بالاخره این قسمت از جنگهای ایران باستانی نیز (که فردوسی زنده کننده و معرف کامل شرح دقایق و فنون ظریفه حربی آنها بوده) فرماندهان و عده هارا در هر عصری ضمن توجه بسایر نکات و دقایق ظریف حربی، به ثبات قدم و دوام تصمیم، انضباط کامل، متانت و خونسردی در موقع جنگ معتقد نموده و با شرح مفصل مذکوره این نکات را در زمره وسایل بسیار مهم نیل به فتح و ظفر معرفی میکند.

فصل دوم

اصل قوای روحی

یکی از اصول مسلمة دیگر جنگ ، اصل تفوق قوای روحی است که شیوة کارزار پس از يك سلسله توضیحات بالاخره مینویسد :

« مقصود از فتح نه فقط انهدام قوای مادی دشمن است ، بلکه اضمحلال قوای روحی اوست بوسیلة یأس از موفقیت » .

و گفتار ناپلئون را شاهد بیاورد که : « فقط تصور مغلوبیت است که باعث مغلوبیت می گردد » .

همچنین در کتاب قوای روحی مینویسد : « بالاخره صاحبمنصبان با کلیة وسائل ممکنه باید از کوچکترین بروزات ضعف نفس و خوف جلوگیری نمایند ؛ ضمناً کوشش کنند که نفرات را بحال ورزیده و شاد و خرم نگاهداشته ، حس حماه و تفوق (پیشدستی) را در وجود آنها رسوخ داده بخصوص از شیوع بدبینی قویاً جلوگیری نمایند » .

همچنین راجع باثرات سوء بدبینی مینویسد : « بدبینی که منبع اصلی آن قوه تخیل است در واقع بدترین دشمن شجاعت بشمار میآید . بدبینی انسان را بیأس و ناامیدی سوق داده از فتح و غلبه عاجزش مینماید . هر رئیس باید نیک بین باشد و هرگز نباید فرماندهی عده را بیک نفر رئیس بد بین محول نمود » .

فردوسی درده قرن قبل مفهوم این اصل را مستقیم و غیرمستقیم در قسمتهای مختلفه شاهنامه خود کراراً با ذکر دلیل و برهان بیان فرموده و مخصوصاً درین قسمت اصرار داشته است که از آن جمله میفرماید :

هر آنکس که دریم و اندودزیست	بدان زندگانی بیاید گریست
هر آنکس که اندیشه بد کند	بفرجام بد با تن خود کند
بدل اندر، اندیشه بد مدار	بد اندیشی را بد بود روزگار
که اندیشه ها تن چنین گشت بد	چو اندیشه بد کنی بد رسد

و بالعکس داشتن اندیشه و تصورات خوب و فکر غلبه و فاتحیت راصراحة بلیغ میفرماید ، چنانکه فرمود

توانگر شود هر که ، خرسند گشت	گل نو بهارش برومند گشت
ز بد تا توانی سگالش مکن	ازین مرد داننده بشنو سخن
جوانمردی و راستی پیشه کن	همه نیکوئی اندر اندیشه کن

و بعلاوه همانطوریکه سایر نکات تعلیمی خود را استدلال فرموده، درخصوص داشتن امید و اریهای خوب و اندیشه های مرغوب نیز بصریق ذیل اقامه دلیل میفرماید :

دل و مغز مردم ، دو شاه تنند	دگر آلت از تن ، سپاه تنند
چو مغز و دل مردم، آلوده گشت	بنومیدی از رای پالوده گشت:
بدان تن در، آسیمه ^۲ گردد روان	سپه چون زید شاد بی پهلوان ؟
چو روشن نباشند پیراکنند	تن بی روان را بخاک افکنند
همیشه خرد مند و امید وار	نه بیند بجز شادی از روزگار
کسیرا که اندیشه ناخوش بود	بدان ناخوشی رای اوکش بود
همی خویشتن را چلیپا ^۳ کند	به پیش خردمند رسوا کند

۱ - پالوده - خالی . ۲ - آسیمه - شوریده و بمعنی مضطرب و حیران نیز آمده است

۳ - چلیپا - صلیب معرب آنست ، هر خط منحنی را نیز گویند .

و برای تبلیغ بداشتن روحیه خوب بطریق ذیل توصیه فرموده و باز دلیل^۱ میآورد :

بد و نیک هر دو زیزدان بود لب مرد باید که خندان بود
سراینده باش و فزاینده باش شب و روز بارامش^۱ و خنده باش
چو شادی بگاهد، بگاهد روان خرد گیرد اندر روان نا توان

واقعا تصور شود که بر حسب تصادفات و واقعات ممکنه اتفاقاً اگر عده در جنگ بسخت ترین مشقات میدان محاربه از حیث خطر محاصره و بیخوابی و تشنگی و گرسنگی و غیره دچار شده ، طبیعی است که یأس و رخوت بی اختیاری بر آنها مستولی و از قوه پایداری و انضباط و جمع آوری آنها مقدار قابل ملاحظه کاسته میشود ، در چنین موقع ، فرمانده بخواهد آنها را با قوه روحیه مجدداً در همان وضعیت قابل استفاده سازد چه کلام یا معجونى را برای عده مذکوره بهتر از گفتار ذیل که فرموده خداوند جنگ سپهبد فر دوسی می باشد خواهد یافت :

همه روی را سوی یزدان کنیم دل خویش را شاد و خندان کنیم
بجز شادمانی و جز نام نیک ازین زندگانی نیابی توریک^۲
جهانی کجا شربت آب سرد نیرزد، بر او دل چه داری بدردا
نه آسایشی دید بی رفج کس نهاد زمانه بر اینست و بس
چو خواهی که رنجی بیار آیدت بکوشی، چو در پیش کار آیدت
چو کوشش نباشد تن زور مند نیارد سر از آرزو ها به بند

و همانطوریکه ناپلئون و سایر فرماندهان بزرگ دنیا مواقعی که عده آنها در وضعیت خوبی بوده و یا اساساً کارهای خصبری در پیش داشته اند که وسایل موجوده غیر کافی بنظر میرسیده ، سعی مینموده اند که بوسیله تقویت روحی ، آن

۱ - رامش بر وزن دانش ، بمعنی آرامیدن و آرامش و آسودگی و فراغت باشد و نیز بمعنی سار و آواز و عیش و طرب هم آمده است . ۲ - ریک بر وزن نیک بمعنی میرات و بخت و طالع و نیکبختی آمده است .

تقیصه را جبران نمایند ، **فردوسی** کراراً این موضوع را متذکر و با اهمیت خاصی تلقی می کرده و در نظم داستانهای مذکوره در شاهنامه چندین بار این قیل مواقع را مجسم و در آن تذکراتی از طرف فرماندهان بیان و از مرئوسین بحسن استقبال تلقی میفرماید که مانند نتیجه یک رشته فرمول ریاضی مجال هیچگونه شکی درحقیقت اثر آنها برای خواننده باقی نمی ماند ، از آنجمله پس از شکستی که قوای توران از **ایرانیان** دیده اند از قول **پیران** خطاب بسرداران تورانیان چنین میفرماید :

(در همان جنگ دوازده رخ که در فصل قبل قسمتی از آن شرح داده شد موقعی است که پس از رسیدن قوای کمکی برای **ایرانیان** ، قشون توران شکست خورده و بنا بتوافق نظر **گودرز** و **پیران** ختم جنگ را موکول بجنگ یازده رخ مینمایند ، چون قوای روحی قشون توران بی نهایت ضعیف شده و از بین رفته بود **پیران** برای التیام و تقویت روحیه آن عده تذکر نکاتی را لازم دانسته و بکار میرد که درواقع بهترین وسیله و یگانه دستورعلاج روحی یک لشکرشکست خورده میباشد .)

پس از جنگ پیشین که آمد شکست	بتوران ، پراز درد بودند و غارت
خروشان پدر برپسر روی زرد	برادر ز خون برادر بدرد
همه سر بسر سو کوار او نژند	دژم گشته گردان ، بچرخ بلند
چو پیران چنان دید لشکر همه	چواز گرسگ درنده خسته رمه

ضعف و فتور قوای روحی کلیه قشون توران در اشعار فوق مجسم گردیده

سران را ز لشکر همه پیش خواند فراوان سخن پیش ایشان براند

۱ - سوک - بروزن کوك بمعنى مصیبت و مانم و اندوه باشد و سو کوار بروزن گوشوار مصیبت زده و صاحب مانم را گویند .

چنین گفت : گای کار دیده گوان
 شما را بنزدیک افراسیاب
 به پیروزی و فرهی ^۲ نامتان
 همه سوده رزم ، پیر و جوان
 چه مایه بزرگی و جاهت و آب آ
 بگیتی پراکنده بد کامتان

در این اشعار تصب سرداران را تحریک ، مخصوصاً منظره رو برو شدن با شاه را در نظر آنان مجسم و بعلاوه مفاخر قلبی آنان را تذکر میدهد .

بیک رزم گامد شما را شکست
 بدانید یکسر ، گزین رزمگاه
 پس ما ، ز ایران دلاور سران
 یکیرا ز ما زنده اندر جهان

کشیدید یکباره از جنگ دست !
 اگر باز گردد بستنی سپاه
 بیایند با گرز های گران
 نه بیند کس از کهتران و مهان

فردوسی با صراحه در این اشعار ، از زبان پیران ، معایب مهم عقب نشینی را (که بالاخره منجر بمعدوم شدن تمام قوا میگردد) تذکار فرموده است .

برون کرد باید زد لها نهیب ^۳
 چنین داستان آمد از مؤبدان
 جهان سربس با فراز و نشیب
 همان لشکرست اینکه در جنگ ما
 کنون از برو بوم و فرزند خویش
 بدین رزمگه بست باید میان
 چنین کرد گودرز پیمان که من
 یگایک بروی اندر آریم روی
 گرایدون که پیمان بجای آورد
 و گر همگروه اندر آید بجنگ
 اگر سر همی سوی خنجر بریم

گزیدن مر این غمگنان را شکیب
 که پیروز یزدان بود جاودان
 چنینست مان رفتن اندر نهیب
 به پیچید و پس کرد آهنگ ما
 که اندیشد از جان و پیوند خویش ؟
 بکینه شدن پیش ایرانیان
 سران بر گزینم از آن انجمن
 دو لشکر بر آساید از گفتگوی
 سران را ز لشکر پای آورد
 پذیره شویمش همه تیز چنگ
 بروزی بزادیم و روزی مریم

۱ - آب - رونق ، عزت ، آبرو و قدر و قیمت و منزلت است و کنایه از خجالت زده نیز باشد
 ۲ - فرهی - بفتح اول و کسر ثانی مشدد و تالت مکسور بمعنی فروشان و شکوه و عظمت و افزونی داشتن باشد .
 ۳ - نهیب بروزن فریب بمعنی ترس و بیم باشد .

و گرنه سرانشان بر آرم بدار دو رویه بود گردش روزگار
 اگر سر پیچد کس از گفت من بفرمایش، سر بریدن ز تن

در این اشعار فردوسی طریقه اداره نمودن و تقویت روحیه يك عده شکست نخورده را کاملاً بیان و تعلیم فرموده و دستور میدهد که: بایستی بترتیب، منظره ننگ آمیز عمل عقب نشینی را برای آنها، جسم نموده سپس از مفاخر سابق گوشزد، ضمناً از علت شکست تعجب نموده، فوراً معایب عقب نشینی را توضیح و بلافاصله تحریک بایستادگی نمود، مجدداً روش روزگار را برای عده تشریح، نکات مربوطه بضعف دشمن را تذکار و تمام قوای او را در انظار مخاطبین کوچک و بی اهمیت معرفی نموده، بعداً پس از تحریک بابراز تعصب نسبت بوطن و عائله، عزم جنگ را تلقین نموده مرگ را بسیار عادی و يك امر خیلی کوچک و ساده ای معرفی کرد و در خاتمه تمام اینها يك تهدید شدید را بتمام صحبتهای مذکوره علاوه نمود، تا اگر ارواح خبیثی باشند که به هیچیک از این بیانات قانع نشوند از ترس اعدام مخالفتی نکنند.

گذشته از همه اینها يك اعجاز بزرگ فردوسی حسن ترکیب کلمات و زنده و با روح بودن فرمایشات اوست، بنحویکه حتی در وجود عامیانی هم که مختصر آشنائی بزبان معمولی فارسی داشته باشند بقدری مؤثر گردیده و آنها را مقنون و شیفته بلا اراده مینماید که روحیه خواننده در آن زمان بهترین روحیه هائست که برای هر مبارزی لازم بوده و جزو اهم وسائل کار بشمار میرود، بالتیجه، بلا اختیار بنا باستدلالاتی که در شاهنامه درج شده خواننده بمرگ پوز خند زده هر نوع فداکاری را استقبال می کند.

خود فردوسی هم برای آنکه تأثیر سریع و فوق‌العاده این قبیله نطقها را که فرمانده برای عده زبردست ایراد نموده مجسم سازد، در دنبال اشعار مذکور فوق اثر و نتیجه گفتار پیران را برای سردارانش بطریق ذیل حکایت میفرماید :

گرفتند گردان پیاسخ شتاب	که ای پهلوان رد افراسیاب
تواز دیر گاه‌یست با گنج خویش	گزیدستی از بهر ما رنج خویش
میان بسته‌ای پیش ما چون رهی ^۱	پسر با برادر بکشتن دهی
چرا سر به پیچیم ما خود که ایم؟	چنین بنده تو، ز بهر چه ایم؟
بگفتند و از پیش برخاستند	به پیکار یکسر بیاراستند
همه شب‌همی ساختند این سخن	که افکند سالار بیدار بن
بشگیر آواز شیور و نای	برآمد ز دهلیز پرده سرای
نشستند بر زین سپیده دمان	همه نامداران بیازو کمان
تو گفتی که از نعل اسبان زمین	پوشد همی چادر آهنین

بعلاوه فردوسی در هر جا که از طرف رؤساء بمرئوسین (مثلاً از طرف شاه بیکی از فرماندهان قشون) در زمان جنگ مراسله مینویسد، در ضمن آن از طرف رئیس بیانات مفصلی برای تشویق و تقویت روحیه آن مرئوس ایراد و بدینوسیله رعایت این نکته را لازم میفرماید چنانکه در پاسخ نامه گودرز از خسرو (در همان داستان دوازده رخ که گودرز پس از کشتن نستیه از کیخسرو تقاضای کمک مینماید) میفرماید :

دیر خردمند را پیش خواند	سخنهای شایسته با او براند
چو آن نامه را باز پاسخ نوشت	پدید آورد اندر او خوب وزشت
نخست، آفرین کرد، بردادگر	خداوند پیروزی و زور وفر
دگر، آفرین کرد، بر پهلوان	که جاوید بادی و روشن روان

۱. رهی بفتح اول غلام و چاکر و بنده باشد.

همش رای و دانش، همش جنگ و جوش

فرازنده کایانی درفش

که پیروز گشتند گردان ما
 ز دشمن بر آورد ناگاه دود
 بزرگان فرزانه نیو را
 چه مایه ورا پندها داده ام
 نجست اندر آن کار پیوند من
 که دستور پیشش بر آورد کین
 ز نیکی به پیچیدن آراستست
 که پیران ندارد دل از کین تهی
 نجستم همی ژرف پیکار اوی
 که: «پیران بتوران گراید بمهر
 دلش را تو از مهر او بر متاب
 بکوشش نروید ز خارا، سیا
 از آزادگان خوب گفتن سزااست

کجا یاد کردی بگرز گران
 ز کوشش نمودن بر آن رزمگاه
 تو پیروز باشی بدشت نبرد
بجنگ اندرون باشدش کیمیا

چنان چون پدر نامدار و دلیر
 پسند است یزدان نگهدار تو
 چنین دان و زودار یکسر سپاس

سپه را همی بگذراند ز آب
 سپهبد، به پیران نهادست روی
 کنون باز پاسخ فکندیم بن

خجسته سپهدار بسیار هوش

خداوند کویال و تبع بنفش

سپاس از جهاندار یزدان ما
 چو اختر ترا روشنائی نمود
 نخست آنکه گفتی که: «مرگیو را
 بنزدیک پیران فرستاده ام
 پذیرفت بد گوهرش پند من
 سپهبد یکی داستان زد بر این
 که هر کهتری کوروان کاستست
 مرا زین سخن، پیش بود آگهی
 ولیکن من از خوب کردار اوی
 کنون آشکارا نمود آن، سپهر
 نه بیند جهان جز بافراسیاب»
 که او بر خرد برگزیند هوا
 تو بادشمن از خوب گفتی رواست
 و دیگر ز پیکار جنگ آوردان
 ز نیک اختر و گردش هوروماه
 مرا این درستهست کز کار کرد
نییره کجا چون تو دارد نیا
ز شیران چه زاید، مگر شرزه شیر
 به بیداد بر، نیست پیکار تو
 تو زور و دلیری ز یزدان شناس
 سه دیگر، که گفتی که: «افراسیاب
 ز پیران فرستاده شد نزد اوی
 چنین است یکسر، که گفتی سخن

بدان ای پر اندیشه سالار من
 که او بر لب رود جیحون درنگ
 که خاقان بر او لشکر آرد ز چین
 و دیگر، کز آن لشکر بیکران
 چو رستم پناه یلان روز جنگ
 بر او دشمن آمد زهر سو پدید
 گراز جایگه او نهاد پای پیش
 به پنجم، سخن کاسگی خواستی
 بدان ای سپهدار و آگاه باش
 براهیکه شد رستم شیر مرد
 وز آنسو که رفت اشکش تیز هوش
 بر زم اندرون شیده برگشت از وی
 وز آنسو که لهراسب شد با سپاه
 الا نان و غز گشت پرداخته
 گر افراسیاب اندر آید براه
 بگیرند گردنکشان پشت اوی
 تو بشناس کو شهر آباد خویش
 بگفتار پیران نماند بجای
 بجنابند او داستان را دولب
 بدان روز هرگز مبادا درود
 بما بر، کند پیشدستی بجنگ
 بفرمایم اکنون که بر پیل کوس
 بهر کار شایسته هشیار من
 نه زان کرد کاید سوی ما بجنگ
 فراز آمدش از دو رویه کمین
 پراکنده بر گرد توران سران
 چو لهراسب چون اشکش تیز چنگ
 از آن بر لب رود لشکر کشید
 بدشمن سپارده همه جای خویش
 بمهر گون دل بیاراستی
 بهر کار با بخت، همراه باش
 بر آمد ز هند وز کشمیر گرد
 بر آمد ز خوارزم یکسر خروش
 سوی شهر گرگانج بنهاد روی
 همه مهتران بر گشادند راه
 شد آن پادشاهی همه ساخته
 ز جیحون بر این سو گذارد سپاه
 نماند بجز باد در مشت اوی
 بر و بوم و فرخنده بنیاد خویش
 بدشمن دهد گر نهاد پیش پای تو
 که ناید بمن زو خبر روز و شب
 که او بگذراند سپه را ز رود
 نه بیند کس این روز تاریک و تنگ
 بیند دمنده سپهدار طوس

* در چند نسخه که مراجعه شد این بیت بطریق مسطور در فوق مندرج است ولی دو مصرع آن مقدم و مؤخر بنظر میرسد.

بگیرد بر آرد بخورشید سر
 بیایم بیارم بیاری سپاه
 سپه را بیارای و پس جنگ جوی
 جدا ماند، باد است درمشت اوی
 بجوید، ز فرمان او برمگرد
 مکن بد دلی، پیش او رو چوشیر
 بجای آر دل، روی از او برمتاب
 نباید که بر تابی از جنگ روی
 نگر، دل نداری بر این کار تنگ
 دهد شادگامی ترا کردگار
 به پشت سپاه اندر آرم سپاه
 بخورشید تابان بر آورده نام
 درود فراوان فرستاد شاه
 فرستاده را داد و کرد آفرین

دهستان و گرگان و آن بوم و بر
 من اندر پی طوس باپیل و گاه
 تو از جنگ پیران میرتاب روی
 چو هومان و نستیهن از پشت اوی
 گر از نامداران ایران نبرد
 چو پیران نبرد تو جوید دلیر
 به پیکار، مندیش از افراسیاب
 چو آید بجنگ اندرون جنگ جوی
 برایشان تو پیروز باشی بجنگ
 چنین است امیدم از روزگار
 همیدون گمانم که چون من ز راه
 برایشان شما رانده باشید کام
 ز طوس و ز کاوس نزد سپاه
 بر آن نامه، بنهاد خسرو نگین

چنانکه در اشعار فوق ملاحظه شد، فردوسی در سر تا سر نامه کبک خسرو به گودرز، گذشته از آنکه با ذکر دلائل جنگی معایب اقدامات دشمن را بیان فرموده، در غالب ابیات آن نیز نکاتی را که بزرگترین وسیله تقویت روحی گودرز بوده (چه بوسیله تذکر خطبهای دشمن، چه بوسیله تشویق و تشجیع گودرز بنا بلیاقت و قابلیت نژادی او، بالاخره چه از راه مساعدت بخت و گردش روزگار) تذکار فرموده است.

همچنین در موقعی هم که در همان داستان از طرف افراسیاب به پیران بوسیله فرستاده پیغام و پاسخ میدهد، باز برای تقویت قوای روحی پیران از طرف افراسیاب مفصلاً و شییه با سلوب فوق بیان، چنانکه فرموده است:

بفرمود تا باز گردد بجای سوی گرد پیران فرخنده رای

بشگیر، چون تاج بر سر نهاد
 چنین داد پاسخ که اورا بگوی
 تو تا زادی از مادر پاک تن
 قرا بیشتر نزد من دستگاد
 همیشه بکین جشن پیش من
 همیدون بهر کار با گنج خویش
 تو بردی ز چین تا بایران، سیاه
 توئی مهتر و پهلوان زمین
 ز تور و پشنگ، اندر آئی بمهر
 نیند سپه چون تو سالار نیز
 نخست آنکه گفتمی: « من از انجمن
 که کیخسرو آمد ز توران زمین
 بدان، من که شاهم نیازده ام
 نباید که باشی بر این، تنگدل
 کجا، بودنی باشد از کردگار
 که کیخسرو ارمن نگیرد فروغ
 نباشم بگیتی من او را نیا
 بر این کار او کس گنهکار نیست
 چنین خواست، وین بودنی کار بود
 و دیگر، که گفتمی ز کار سپاه
 بیکسان نگرود سپهر بلند

همانکه فرستاده را بار داد
 که ای گرد نام آور راستگوی
 سر افراز بودی بهر انجمن
 توئی برتر از پهلوانان بجاه
 سپر کرده جان و فدا کرده تن
 گزیده ز بهر من این رنج خویش
 تو کردی دل و بخت دشمن، سیاه
 که با داد بجانت، هزار آفرین
 چو تو پهلوان، بر نیارد سپهر
 نبندد کمر چون تو هشیار نیز
 گنهکار دادم همی خویشتن
 بایران و بر ما بگسترد کین
 بدل هرگز این یاد ناورده ام
 به تیمار داری پراز تنگ دل
 نباید ورا هیچ آموزگار
 نبیره مخوانش که، باشد دروغ
 نجویم همی زین سخن کیمیا
 مرا با جهاندار پیکار نیست
 مرا بردل، از تو چه آزار بود
 ز گردیدن چرخ و خورشید و ماه
 گهی شاد دارد، گهی مستمند

گهی بامی و رود و رامشگران
 تو دل را بدین درد خسته مدار
 همیشه چنین است کار نبرد
 همی بر کشد تا بخورشید بر
 سخن گفتن کشتگان گشت خواب
 دلی کو ز درد برادر شخود^۲
 سه دیگر، که گفتی که خسرو ز گاه
 جز آنست کامد ترا آگهی
 که طوس سپهدارشان با سپاه
 میناد هرگز کس آن روزگار
 که من خود بر آنم کز ایدر پگاه
 نه گو در زمانم نه خسرو نه طوس
 بایران بر آنگونه رانم سپاه
 بکی خسرو از بن نمانم جهان
 بخنجر بر آنسان بپریم سرش
 مگر کاسمانی، دگرگونه کار
 ترا ای جهان دیده سر فراز
 ز مردان و از گنج و نیروی دست
 یکی لشکر نامور، سی هزار
 فرستادم اینک بنزدیک تو
 کز ایرانیان ده وزایشان یکی
 چو لشکر بنزد تو آمد، مپای
 همان کوه، کوگرد دارد حصار

گهی باغم و کرم^۱ و رنج گران
 روان را بدین بند، بسته مدار
 زهر سوهمی گردد این تیره گرد
 همی اندر آرد ز خورشید سر
 ز کین برادر تو سر بر متاب
 دوی پزشکان، نداردش سود
 بجنگ اندر آید همی با سپاه
 که کی خسرو آید ز شاهنشهی
 بسوی دهستان بر آمد ز راه
 که او پیشدستی نماید بکار
 بدان سوی حیچون گذارم سپاه
 نه گاه و نه تاج و نه اشکر نه کوس
 کز آن پس نه بیند کسی تخت شاه
 بسر بر فرود آیمش ناگهان
 که گرید برو لشکر و کشورش
 فراز آید از گردش روزگار
 فکر دست یزدان بچیزی نیاز
 همه هر چه خواهی ترا دست هست
 دلیر و خردمند و گرد و سوار
 که روشن کند جان تاریک تو
 بچشم یکی، ده بود اندکی
 سر و تاج گو درز، بگسل ز جای
 باسیان جنگی بیای اندر آر

۱ - کرم - بضم کاف و سکون دوم و سوم بمعنی غم و اندوه و گرفتگی دل و زخم و جراحت باد

۲ - شخود بوزن حسود یعنی بناخن و دندان مجروح ساخت و خراشید

مکش دست از ایشان بخون ریختن چو پیروز باشی به آویختن

همانطوریکه قبلاً مذکور افتاد، افراسیاب برای تقویت روحیه پیران توضیحات مفصلی بوسیله فرستاده خود پیغام می کند بولی قوای روحی پیران بقدری خراب بوده که این توضیحات زبانی بوسیله فرستاده غیر کافی و بر او اثری نمیکند و طبیعی است همانطوریکه شیوه کار زار نیز پیش بینی نموده که: «بیک رئیس بد بین نیاستی فرماندهی عده ای را محول نمود زیرا علاوه بر عدم توانائی او بد دلی و بد بینی اش نیز بنزیر دستان سرایت میکند». قوای توران در جنگهاییکه از آن بعد با ایرانیان مینمایند کاری از پیش نبرده و بالاخره هم مغلوب و منهزم و منجر بکشته شدن خود پیران و یازده سردارش میگردد. روحیه خراب پیران و عدم تأثیر پیغام افراسیاب با و در اشعار ذیل خوانده می شود.

فرستاده بشنید پیغام شاه	بیامد بر پهلوان سپاه
به پیش اندر آمد بسان چمن	خمیده چو از باد شاخ سمن ^۱
به پیران رسانید پیغام شاه	از آن نامداران جنگی سپاه
چو بشنید پیران، سپه را بخواند	فرستاده از بن سخن باز راند
سپه را همه سر بسر داد دل	شدند از غمان یکسر آزاد دل
نهانی روانش پر از درد بود	پراز خون دل و بخت، بر سرگرد بود
که از هر سوئی لشکر شهریار	همه کاسته دید بر کار زار
هم از شاه ایران دلش بود تنگ	بترسید کاید، ز ناسمه بجنگ
بیزدان چنین گفت: کای کردگار	چه عایه شکفت اندرین روزگار!!
کرا بر کشیدی تو، افکنده نیست	جز از تو جهاندار و پاینده کیست
ز خسرو نگر تا بدین روزگار	که دانست کامد یکی شهریار؟

۱ - سمن - بروزن چمن، گل سه بر که را گویند.

نگه کن بدین کار گردنده دهر
 بر آرد گل تازه ، از خار خشک
 شگفتی تر آن کز پی آز ، مرد
 میان نیا و نبیره دو شاه
 دو شاه دو کشور ، چنین جنگ جوی!
 چه دانم سر انجام این کارزار ؟
 پس آنگه ، بیزدان بنالید زار
 گر افراسیاب اندرین رزمگاه
 بدین رزمگه کشته خواهد شدن
 چو کیخسرو آید از ایران بکین
 « روا باشد ، ارخته در جوشنم
 میناد هرگز جهان بین من
 کرا گردش روز با کام نیست

مر آن را که از خویشان کرد بهر
 شود خاک ، با بخت بیدار ، مشک
 همیشه دل خویش دارد بدر
 ندانم چرا باید این کینه گاه!
 دولشکر بروی اندر آورده روی!
 کرا بر کشد ، گردش روزگار ؟
 که ای روشن دادگر ، کردگار
 ابا نامداران توران سپاه
 « سربخت ما گشته خواهد شدن »
 بدو باز گردد سراسر زمین ؛
 بر آرد روان ، کردگار از تم
 گرفته کسی راه و آئین من
 ورا مرگ با زندگانی یکیت»

بالاخره فردوسی ضمن بیان داستان داد و فرهنگ اردشیر ، لزوم تقویت
 قوای روحی عده را (مخصوصاً هنگام جنگ) صراحة تعلیم و طریقه اجرای آرا
 بوسیله بیان عظمت دیرینه و لزوم فداکاری و کوچک شمردن دشمن و نوید و تشویق
 راهنمایی نموده ، چنانکه میفرماید

فخستین یکی گرد لشکر بگرد
 بلشکر چنین گوی: « کاین خود که اند
 از ایشان صداسب افکن ، از مایکی
 شما را همه یاک برنا و پیر

چو پیش آیدت روز ننگ و نبرد
 برین رزمگاه اندرون ، بر چه اند
 همان صد ، به پیش یکی ، اندکی
 ستانم زرو خلعت از اردشیر»

فصل چهارم

اصل ضربت قوی بضعیف

(اغفال)

یکی دیگر از مهمترین اصول شیوه کارزار ، اصل ضربت قوی بضعیف میباشد که غالب فرماندهان بزرگ هر وقت که عده کمتری در مقابل دشمن داشته اند سعی مینموده اند که با پیدا کردن نقاط ضعیف و اعمال این اصل قوای دشمن را تحلیل برده ، بدینوسیله نقیصه تعدادی خود را جبران و بالتیجه موفقیت حاصل کنند ولی همان شیوه کارزار ، اعمال این اصل را وابسته عناصری چند دانسته و قید میکند که :

« تفوقی که با داشتن آن میتوان دشمن را با ضربت قوی بضعیف از پا درآورد بوسائل ذیل بدست میآید :

اولا - غافل گیری . ثانیا - صرفه جوئی قوا . ثالثا - تجمع وسائل .
که مسئله غافل گیری را اولین شرط امکان معرفی نموده و در شرح آن مینویسد :

« همانطوریکه برای حفظ آزادی عمل خود باید از غافل گیر شدن اجتناب کرد ، همان قسم برای ربودن آزادی عمل دشمن باید سعی کرد که او را غافل گیر نمود .
و برای امکان غافل گیری می نویسد :

« غافل گیری وقتی حاصل میشود که دشمن واقعا قادر نباشد ضربتی را که باو وارد میآورند کاملاً و بموقع دفع نماید . یا آنکه فقط فرض

کند که قادر بر این امر نیست .»

همچنین برای تأثیر غافل گیری چنین مینویسد :

«غافل گیری همیشه تأثیر روحی فوق العاده میبخشد که بر تأثیرات

مادی اضافه میشود .»

بالاخره پس از تمام این توضیحات ، با اعتقاد کامل چنین دستور میدهد که :

«باید همواره در صدد غافل گیر نمودن بود .»

ضمناً برای صورت پذیر شدن غافل گیری رعایت نکات زیر توصیه میکند که

بترتیب عبارتند از :

۱ - حفظ اسرار تهیه هائی که دیده شده .

۲ - احتیاط هائی که برای مخفی داشتن تهیه های خود از تفحصات

و تجسسات دشمن باید اتخاذ نمود مانند حرکات شبانه و غیره .

۳ - بوسیله قدرت وسائلی که بکار انداخته شده .

۴ - بوسیله تصمیم قطعی در تمام مراتب فرماندهی .

۵ - و بالاخره بوسیله سرعت اجرائیات و توالی سریع حملات .

این توضیحات و دستورها برای امکان بکار بردن اصل ضربت قوی بضعیف ،

خلاصه و مختصر شده شرحیست که در شیوه کارزار نوشته شده و بهترین حافظه ها

شاید نتواند بزودی آنها را محفوظ داشته و در موقع لزوم آنها را رعایت نموده بکار

برد ، بفرض آنها که نکات مزبور فرا گرفته شود ، ممکن است بزودی فراموش

گردیده از یاد برود ، زیرا در شرح و تفسیر و ترکیب جملات آن قواعد

معرفة الروحی رعایت نشده تا سهولت هر دماغی برای پذیرفتن آن حاضر گشته ، در موقع راحتی حتی برای تفریح هم که شده آنها را تکرار نماید .

ولی فردوسی همان بزرگترین و عالیقدر ترین فرماندهان نظامی دنیا برای بیان این مقصود در مورد شرح شیخونی که پیران و یسه (فرمانده قوای تورانیان) بوسیله قوای تحت فرماندهی خود بر علیه ایرانیان اجرا نموده و موفق شده بود برای اولین دفعه قشون ایران را شکست بدهد ، تمام نکات مذاکوره را توضیح و تشریح و تعلیم فرموده که مختصر تعمق در آن شرح ، با ملاحظه نکات مذاکوره در شیوه کارزار فعلی معلوم و ثابت بینماید که :

گذشته از آنکه فردوسی کمترین دستور و نکته ای را راجع بغافل گیری فروگذار نموده ، بلکه رعایت قواعد و ملاحظات دیگری را هم توصیه میفرماید ، از آن جمله از این داستان چنین استنباط میشود که : « مستی ، پر خوابی و نبودن عوامل تأمینیه در قوای دشمن ، اجرای عمل غافل گیری را تسهیل نموده و باید ضمن رعایت سایر نکات ، در صورت امکان این قبیل مواقع را از دشمن تجسس نمود ، چنانکه فرموده است :

(موقعیست که تژاو ، داماد افراسیاب ، در جنگ با قوای ایران ، مجروح شده و بملاوه بیژن گیو تاج او را ربوده است ، از طرفی قوای کمکی ایرانیان تحت فرماندهی سپهبد طوس رسیده و تفوق تعدادی ایرانیان کاملاً محرز شده است ؛ تژاو نزد افراسیاب آمده شرح رسیدن طوس و شکست خود و قوای توران را بیان میکند) افراسیاب ضمن شمانت و و بیخ به پیران ، بالاخره تصمیم به اجرای يك شیخون میگیرد که بجنگ یسن معروف گردیده است .

تژاو غمی ، با دو دیده پر آب چو آمد نزدیک افراسیاب
چنین گفت : « کامد سپهبد ارطرس یکی لشکر آورد ، با بوق و کوس

بر آراستم رزم آن نامدار
 بسی سرودان را سر آمد بگرد
 نه دژ، ماند ایدر، نه اسپ و نه مرز
 وز آن دژ برفتند سوی گله
 پلاشان و آن نامداران مرد
 همه بوم و مرز، آتش اندر زدند
 چو بشنید افراسیاب این سخن
 به پیران ویسه چنین گفت شاه
 درنگ آوریدی تو از کاهلی
 بسی خویش و پیوند ما برده شد
 کنون نیست امروز جای درنگ»
 سپهدار پیران، هم اندر شتاب
 ز هر مرز مردان جنگی بخواند
 سپه را همه یکسر آباد کرد
 وز آن پس همه جنگ را ساختند
 چو آمد ز پهلوی برون پهلوان
 سوی میمنه: بارمان و تراو
 چو نستیهن گرد، ارمیسره
 جهان شد پر از ناله کر نای
 هوا سر بر سر رخ وزرد و بنفش
 سپاهی ز جنگ آوردان صد هزار
 ز دریا بدریا نید هیچ راه
 همیکرد پیران برفتن شتاب

سر انجام برگشتم، ای شهریار
 همه دودمان غارت و برده کرد
 نشستن ندارد بر این بوم ارز
 ببردند اسپان که بودی یله
 بخاک اندر آمد سرانشان بگرد
 فسیله اسراسر بهم بر زدند»
 غمی گشت و پس چاره افکندین
 ۴۵: «گفتم بیاور ز هر سوسپاه
 سبب پیری آمد و گر بد دلی
 بسی مرد نیک اختر آزرده شد
 جهان گشت بر مرد بیدار تنگ
 برون آمد از پیش افراسیاب
 سلیح و درم داد و لشکر براند

دل سر فرازان بدان شاد کرد
 بکینه همه گردن افراختند
 همه نامزد کرد جای گوان
 سواران که با پیل دارند آو
 کجا شیر بودی بچنگش بره
 ز نایلدن سنج و هندی درای
 ز بس نیزه و گونه گونه درفش
 نهاده همه سر سوی کارزار
 زاسب و زپیل و هیون و سپاه
 از ایوان بدشت آمد، افراسیاب

۱ - فسیله برون وسیله، گله ورمه وایلخی واسب وستر وخر باشد و گله آهو و گاو رانیز
 گویند و بمعنی شاخ درخت هم آمده است.

سپه را یکایک همه بر شمرد که چندست جنگی سرافراز گرد
 شمار سپاه آمدش صد هزار همه شیر مردان آهن گذار
 فردوسی در اشعار فوق موضوع قدرت و سائلی را که باید بکار انداخته شود.
 و نیز تصمیم قطعی به اجرای اغفال را که در تمام مراتب فرماندهی باید اتخاذ
 شود (تصمیم افراسیاب و پیران و نستیهن و بارمان و تراو) بیان فرموده است.

چنان شادمان گشت و روشن روان	بسی آفرین خواند بر پهلوان
که پیروز رفتی و شاد آمدی	میناد چشم تو روی بدی
بروز خجسته سپه را براند	سپهد برفت و جهانبان بماند
همیرفت لشکر گروه ها گروه	نبد دشت پیدا، نه دریا، نه کوه
بفرمود پیران که بیره روید	ازیدر ، سوی راه کوتاه روید
نباید که یابند خود آگهی	ازین نامداران با فرهی
مگر ناگهان بر سر آن گروه	فرود آرم این گشن لشکر، چو کوه
برون کرد کار آگهان ناگهان	همی جست بیدار کار جهان

فردوسی در اشعار فوق ، موضوع حفظ اسرار تهیه هائی را که تورانیان
 دیده بودند از قول پیران توصیه و تأکید میفرماید بعلاوه مسئله تأمین تحصیل خبر
 را در هر موقع بوسیله مأمورین اکتشاف (که کار آگه مینامد) تذکر فرموده است .

به تندی ، براه اندر آورد روی	بسوی گروه گرد شد جنگ جوی
در این شعر موضوع سرعت عمل را که بایستی بکار برده شود تذکار فرموده .	
شبانگاه ، کار آگهان آمدند	شتابان بر پهلوان آمدند
خبر شد از ایشان ، بکار آگهان	به پیران بگفتند یکسر مهان :

• در عین آنکه افراسیاب ، پیران را بواسطه کاهلی و سستی تو بیخ نموده ، اینک که
 بجنگ میخواهد روانه اش کند اورانشویق و قوای روحیش را تقویت مینماید ، فردوسی
 باینوسیله یکی از بزرگترین تدبیرات فرماندهان را خاطر نشان فرموده است .

فرماندهی سپهبد فردوسی

«که ایشان همه میگسارند و مست
میان سرخس است و باورد، طوس
سوار و طلایه ندارد براه
شب و روز باشند بامی بدست
زباورد، برخاست آوای کوس
بی اندیشه از کار توران سپاه»

فردوسی در اشعار فوق اطلاع از وضعیت قشون ایران را که برای توراتیان
مبنای اجرای تصمیم متخذه (شیخون) واقع شده بود از قول کارآگاهان به پیران
آکهی میدهد.

(نه آگاه از این کار گودرز و طوس
وزان سو سپهدار ایرانیان
نشته یکی نامه زی شهریار
سری کز پلاشان بریده به تیغ
همان تاج با ماهروی اسپنوی
ز ناگاه برخاست آوای کوس
بخوردن نشسته گشاده میان
نموده بدو در همه حال و کار
که بود او گه جنگ، غران چو میغ
فرستاد زی خسرو نامجوی)

در این اشعار حالت غرور و نخوتی که برای ایرانیان بر اثر فتوحات متعدد
تولید شده ضمن بیان آنکه دیگر دشمن اهمیتی نداده و هیچگونه اقدام جنگی را
معمول نداشته اند نمایش داده شده است.

چو بشنید پیران، یلان را بخواند
که در جنگ، مارا چنین دستگاه
ز لشکر سخنها فراوان براند
نبودست هرگز، بایران سپاه

فردوسی در دو شعر اخیر: لزوم تذاکر وضعیت دشمن را از طرف فرمانده
کل برای فرماندهان زیر دست و تقویت روحیه آنان، بیان فرموده است.

گزین کرد از آن لشکر نامدار
سواران شمشیر زن سی هزار

در این بیت، انتخاب سوار را که بمنظور تأمین سرعت عمل در شیخون میباشد
بیان فرموده است.

برفتند نیمی گذشته ز شب
نه بانگ تیره، نه بوق و جلب

فردوسی در این بیت: اولاً اجرای حرکت را در شب بمنظور تأمین اختفاء
تذاکر و ثانیاً موضوع آنرا که حرکات شبانه بایستی با رعایت سکوت کامل بعمل آید
بیان و تشریح فرموده است.

چو سالار بیدار، لشکر براند
 نخستین رسیدند پیش گله
 گرفتند بسیار و بردند نیز
 گله داروچوپان همه کشته شد
 میان یلان هفت فرسنگ ماند
 کجا بود در دشت توران یله
 نماند از بد بخت مانیده چیز
 سر بخت ایرانیان گشته شد
 کشتن چوپان هم بمنظور حفظ اسرار و اختفای عملیات بوده است زیرا ممکن بود چوپان برود بایرانیان اطلاع بدهد.

وز آن جایگه سوی ایران سپاه
 همه مست بودند ایرانیان
 برفتند بر سان ابر سیاه
 گروهی نشسته گشاده میان

فردوسی در بیت اخیر مجدداً بی مبالائی دشمن را که قسمتی مست و عده دیگر با کمرهای باز و بدون خیال و تهیه نشسته و بهترین موقع مساعد برای اجرای شیخون بآنها بشمار میرفت تذکار فرموده است.

بخیمه درون، گیو بیدار بود
 دو فرمانده لایق را که از سایرین
 سپهدار گودرز، هشیار بود
 بودند معرفی فرموده است.

خروش آمد و بانگ زخم تبر
 بزین بود در پیش پرده سرای
 به تن بر، پیوشید گیو دلیر
 ز خیمه بیامد سوی کارزار
 بر آشفست بر خویشتن چون پانگ
 سراسیمه شد، گیو پر خاشختر
 یکی اسب برگستوان ور، پپای
 سلاح سیاوش چون نره شیر
 بره بر، بیفتاده جنگی سوار
 ز خواب وز آسایش آمدش ننگ

همی گفت برخیز، امشب چه بود؟
 بیامد باسب اندر آورد پای
 ز گرد و ز شب آسمان تیره دید
 بدو گفت: «برخیز گامد سپاه
 وز آن جایگه شد بنزد پدر
 همی گشت بر گرد لشکر چودود»
 که مغزم ز پیکار شد پر زدود
 بگردار باد اندر آمد ز جای
 پرده سرای سپهد رسید
 بخواب اندر زدن این دلیران شاه!!
 بچنگ اندرون گرز گاو سر
 برانگیخت آن را که هشیار بود

فردوسی درین اشعار فعالیت فوق العاده قابل ملاحظه گیو را که از هیچگونه مساعی در آن موقع فروگذار نکرده بود شرح داده است.

یکی جنگ بایژن افکند پی: «که این جای جنگست یا جای می؟!»

فردوسی در این شعر عدم تناسب میکساری را با اعمال جنگی از قول گیو به بایژن بیان فرموده است.

سپاه اندر آمد بگرد سپاه	یکی بانگ برخاست از رزمگاه
سراسیمه شد مست، از دارو گیر	بر آمد یکی ابرو بارانش تیر
بزیر سر مست بالین نرم	زیر تیغ و شمشیر و کویال گرم!!

فردوسی در این بیت نتیجه قبول مستی و راحتی و بالش نرم را در میدان جنگ با تیغ مشیر و کویال مبادله مینماید.

سپیده چو برزد سراز برج مشیر	بلشکر نگه کرد گیو دلیر
همه دشت از ایرانیان کشته دید	سر بخت بیدار برگشته دید

فردوسی در این بیت نتیجه ای را که برای دشمن از اجرای شیبخون و عمل غافل گیری بدست آمده بود بیان و در اشعار ذیل نیز آن را تکمیل میفرماید:

همیکرد گودرز هر سو نگاه	زدشمن بیفزود هزمان ^۱ سپاه
بدان اندکی، برکشیدند نخ	سپاهی بگردار مور و ملخ
سپهبد نگه کرد گردان ندید	زلشکر دلیران و مردان ندید
دریده درفش و نگونسار کوس	رخ زندگمان گشته چون آبنوس
بجز گیو گودرز و چندی سوار	که بودند بارنج در کارزار
همه رزمگه سر بسر کشته دید	زهن سر بسر چون گل آغشته دید
پسر بی پدر شد پدر بی پسر	همی لشکر کشن زیر و زیر
چنین آمد این گنبد تیز گرد	گاهی شادمانی دهد، گاه درد
به بیچارگی پشت برگاشتند	سراپرده و خیمه بگذاشتند
نه لشکر نه کوس و نه بار و نه	همه میسره خسته و میمنه
از آنگونه لشکر سوی کاسه رود	برفتند بی مایه و تار و بود
سواران ترکان پس پشت طوس	روان پرزکین و زبان پرفسوس